



سخنی درباره روضة الصفویه

امیر اختبار ساروی



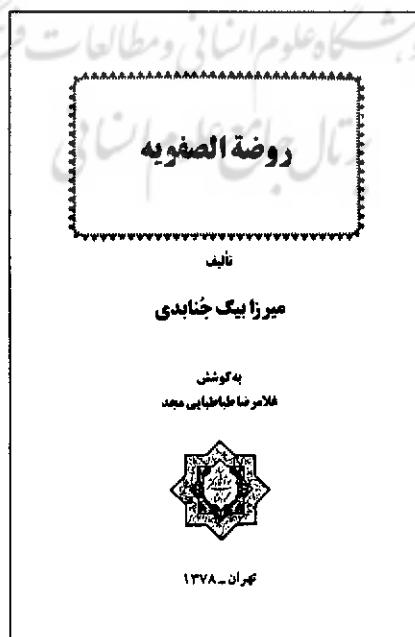
از چندین سال پیش با نام این کتاب آشنا شده و عنوان آن را در فهرست مراجع و منابع بسیاری از محققین دیده بودم ولی توفیق مطالعه آن هرگز دست نداده بود زیرا به چاپ نرسیده و به اصطلاح به صورت نسخه خطی مانده بود و از این لحاظ همواره متأسف بودم و شاید تورق و تصفح این کتاب برایم به صورت آرزو درآمده بود. زیرا به تواریخ دوره صفویه سخت دل بستگی داشتم و کتب موجود در این زمینه را برای شناخت بیشتر و بهتر وضع ایران در روزگار صفویان وافی و کافی نمی‌یافتم و همیشه مشتاق بودم که کتاب دیگری در این باره بیابم تا شاید نکات تازه‌تری بخوانم و بدانم. در آن سال‌های دور، در زمینه تاریخ صفویه تحقیقاتی هم صورت نگرفته و کتابی درباره صفویه نوشته نشده بود و تحقیق درین قسمت از تاریخ ایران تقریباً منحصر به تاریخ ادبی ایران اثر براون محقق معروف انگلیسی

چندان مطلبی بر مطالب دیگر کتبی که در این زمینه منتشر شده نمی‌افزاید و به همین جهت است که هنوز پرسش‌های پیشین در ذهن من بی جواب مانده است و آنچه درباره این کتاب می‌اندیشیدم بسیار فراتر از آن چیزی است که در این کتاب می‌بینم تا آنجا که ضرب المثل سفره نیانداخته بوی مشک می‌دهد در ذهنم می‌گذرد.

اجازه فرمایید قدری مطلب را بیشتر بشکافم. در زمینه تاریخ صفویه کتاب‌های فراوان نوشته شده و صورت نام این کتب خود به چندین و چند صفحه می‌کشد. اما مطالب مربوط به تاریخ صفویه که در این کتاب‌ها آمده در جنب صورتی و سیاهه‌ای بدان تفصیل اندک می‌نماید و علت آن هم این است که اغلب مطالب تکراری و گاه حتی در کلمات و عبارات مشابه است و مشترک چنان که گویی به قول دانش آموزان بازی گوش از روی دست هم نوشته شده

است. دکتر عبدالحسین نوایی در این باب به نکته دقیقی اشاره کرده آنجا که در مقدمه تکملة الاخبار شباهت فراوان مطالب حتی عبارات و کلمات سه کتاب احسن التواریخ حسن بیگ روملو و تاریخ جهان آرای قاضی احمد غفاری و تکملة الاخبار عبدی شیرازی را مطرح کرده و علت آن را نیز چنین توجیه کرده که این سه مؤلف یکی در کسوت سپاهیگری و یکی در زی قضاوت و یکی در قالب مستوفی یعنی مالیه‌چی در یک زمان دربار صفوی می‌زیسته‌اند و هر سه با ادعای حضور در صحنه و مشاهده و معاینه وقایع از نزدیک کتابی درباره تاریخ صفویه

و مجلدات کتاب دلپذیر شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی بود که درین کتاب‌ها نیز از روضة الصفویه صورت خطی یاد شده بود. چنین است که امروز از چاپ این کتاب بسیار شادمانم و خدمت کسانی چون غلامرضا مجد طباطبایی مصحح محترم و ایرج افشار ناشر گرامی آن را ارج می‌نهم و بر همت بلند و نیت ارجمند آنان آفرین می‌گویم و توفیق آنان و دیگر کسانی را که چاپ این گونه متون مفصل تاریخی را وجهه همت خود قرار داده‌اند از درگاه حق آرزومندم. اما از شما چه پنهان هنوز آن شور و اشتیاق در من باقی است. زیرا چاپ این کتاب قطور نیز



و به عبارت دقیق‌تر درباره تاریخ شاه تهماسب نوشته‌اند و محال است در یک عصر و زمان و یک شهر و یک مکان (قزوین) سه تن مورخ قد و نیم قد در دربار صفوی قلم به دست گرفته و درباره یک موضوع واحد قلم زده باشند بدون آن که یکدیگر را بشناسند و از کار یکدیگر با خبر باشند، آن هم در روزگاری که شماره با سوادان بسیار اندک بوده و هر کس که می‌توانسته کتاب گلستان را بخواند و به سیاق آشنا باشد و از چهار عمل اصلی سر در بیاورد و دفتر اوارجہ بنویسد جزو مستوفیان و دبیران به حساب می‌آمده. ظاهراً دکتر نوایی در هنگام نوشتن آن مقاله از کتاب جواهر الأخبار بوداق بی‌خبر بوده تا بداند که مورخین درگاه صفوی سه تن نبوده بلکه چهار تن بوده‌اند و این کار را دکتر محمدرضا نصیری در مقدمه خود بر کتاب جواهر الأخبار انجام دهد که خدا خیرش بدهد و اما آن که نفر پنجم را معرفی کرده شادروان احمد گلچین معانی است که اخیراً در گذشته است.

موضوع چنین بوده که آن مرحوم در هنگامی که در کتابخانه مجلس شورای املی به کار تحقیق می‌پرداخته متوجه کتابی شده با عنوان روضة الصفویه و متن احسن التواریخ روملو و این همه وقاحت و نادرستی او را چنان برآشفته است که طی مقاله‌ای با عنوان معرفی یک نسخه خطی سخت به میرزا بیگ تاخته و چنین عنوان کرده است که روضة الصفویه چیزی نیست جز سرقت مطالب صفوة الصفای ابن بزاز و احسن التواریخ حسن بیگ روملو و برای اثبات نظر خود به سطور آخرین نسخه روضة الصفویه اشاره کرده که حرف به حرف و کلمه به کلمه همان مطالب احسن التواریخ است. البته مصحح محترم این مقاله را بی‌جواب نگذاشته و تحت عنوان «یک رفع اتهام از مؤلف روضة الصفویه» از میرزا بیگ دفاع کرده که چون مقاله مفصل است همان قسمت اصلی «رفع یک اتهام» را می‌آوریم:

از سیاق متن نسخه مجلس (همان نسخه مورد استناد مرحوم گلچین معانی) چنین بر می‌آید که مؤلف [میرزا بیگ جنابذی] متن مزبور را ابتدا به صورت مقدمه کار خود تألیف و تهیه کرده و بعد نه تنها آن را تکمیل نموده بلکه دستکاری و مراجعه مجددی بر آن داشته که متأسفانه کاتب این نسخه یا همان نسخه به اصطلاح سواد متن را که صورت ابتدایی و ناقص بوده اصل فرض کرده و آن را به نام روضة الصفویه استنساخ کرده است و به زبان ساده‌تر آن که میرزا بیگ مطالب کتاب احسن التواریخ را به صورت مقدمه کار مورد استفاده قرار داده و بعد آن را تکمیل کرده و با دستکاری که در آن به عمل آورده کتاب احسن التواریخ را تحت عنوان روضة

الصفویه به نام خود کرده است. نکته قابل توجه آن که مصحح محترم سرقت مطالب احسن التواریخ را «تألیف و تهیه» خوانده در حالی که انصاف حکم می‌کند که آن را انتحال و دزدی بنامد. منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا. مگر می‌شود که مطالب کتاب کسی را کل و جزئاً به یغما برد و آن را «تألیف و تهیه» خواند و با دستکاری در مطالب کتاب دیگری، کتاب جدیدی ساخت. امان از این دستکاری که احسن التواریخ را به صورت روضة الصفویه در می‌آورند. البته ما قبول داریم که مصحح چهار نسخه اقدم و اصح در اختیار داشته ولی مقدمه همان کتاب روملو بوده و لابد «تکمیل» هم از روی کتاب مؤلف دیگری بوده و بعد هم که «دستکاری» کار را به پایان رسانده و کتابی تازه و مؤلفی تازه به وجود آورده.

بگذاریم و بگذریم که قصه پر غصه‌ای است و به قول مرحوم مستوفی الممالک در روزگار ما «قبح از قبیح برداشته شده» و سرقت به معنای تألیف، و انتحال به معنای تهیه آمده و سرقت و دستکاری در کتاب دیگری، مباح بلکه حلال دانسته شده، و اوایلا. از مؤلف بزرگوار بگذریم و نگاهی هم داشته باشیم به کار تصحیح متن کتاب که متأسفانه خالی از اشتباه و لغزش خالی نیست و این در حالی است که تاریخ مقدمه صریحاً ۱۳۶۷ آمده و تاریخ چاپ کتاب به شهادت پشت جلد کتاب ۱۳۷۸ یعنی ظاهراً کتاب در سال ۱۳۶۷ تصحیح شده و یازده سال بعد چاپ شده و به تعبیری دیگر مصحح محترم یازده سال فرصت داشته‌اند که تجدید نظری در کار تصحیح کرده و «دستکاری» در آن صورت دهند.

اینک مروری می‌کنیم به این اشتباهات و قبل از مرور این نکته را یادآور شوم که من این کتاب عظیم را از بام بسم الله تا تاء تمت نخوانده‌ام که هم انشاء کتاب پیچیده و مغلق است و خسته کننده و هم اشتباهات فراوان است و ملال آور. آنچه من از این کتاب و این چاپ خوانده‌ام دویست صفحه از اول کتاب است و همین مقدار از پایان کتاب که مشت نمونه خروار است و اندک نمونه بسیار (به اضافه صفحاتی دیگر بر سبیل تصفح به قصد تفحص) البته من به اشتباهات چاپی توجهی نداشته‌ام که ناگزیر است و همه جایی و اگر اشارتی کرده‌ام به اغلاط و اشتباهاتی بوده که اهمیت داشته هم از لحاظ ثبت صحیح مطالب هم از نظر ابهام یا اغلاق در بیان موضوعات. یک مطلب مهم دیگر آن که مصحح محترم برای درست‌تر خوانده شدن کلمات و اسامی از حروف مشکول یعنی زیر و زبردار استفاده کرده که فی نفسه کار خوب و درستی است ولی به شرط آن که زیر و زیرها دقیق و بی

اشتباه به کار رفته باشد و الا خود دشواری بر دشواری می‌افزاید. کما این که در همان صفحه اول پیش گفتار در سطر ۵ آمده و به خاطر ناشر رسید که در سیر (با حروف مشکول) نسخه‌ای پردازد. سیر در صورت جمع «سیره» در کتاب‌های قدما به معنای شرح حال و تاریخ آمده چنان که سیرالملوک یا سیره النبی به معنای شرح حال تاریخ است. اما بر اثر بروز اشتباه در کتاب «در سیر» (seyr) آمده، یعنی سیر به معنای حرکت و با پاء ساکن، در حالی که منظور «سیر» (sīar) است با فتح یا یعنی سیره‌ها.

ص ۲۱: «الحق قلعه‌ای چون سپهر برین از خرق و التیام بری و صعود بر آنچه عروج بر سپهر، بیرون از حیّز مکنت آدمی و پری» که متصل نوشتن کلمات آن و چون، صورت غیر عادی «آنچون» به دست داده که گویی اسم خاصی است و بهتر بلکه واجب است آن چون نوشته شود.

در همان صفحه مصحح محترم استدلال می‌کند که چون سراسر کتاب روضة الصفویه پر است از ترکیبات و مفردات و اصطلاحات «عرفانی و صوفیه» به احتمال قوی میرزا بیگ خود مردی از اهل طریقت و سلوک بوده و در حقیقت مرید و ارادتمند شیخ صفی الدین «آنگاه نمونه‌ای از این گونه کلمات مثل شیخ، مرید، مراد، مرشد، مرشدکامل، صوفیان صفی طویت، ارشاد» اشاره کرده است. به نظر می‌رسد که مصحح محترم فراموش کرده که اولاً کلماتی چون شیخ و ارشاد و مرید و مراد و امثال آن چون بار دینی و مذهبی دارند همیشه در ایران که یک جامعه اسلامی است رواج فراوان داشته خاصه آن که صوفیه از طریق تعالیم اسلامی و اندیشه‌های صوفیانه بر جان و دل مردم حکومت می‌کرده‌اند و سلطنت آنان فراتر از مسایل سیاسی و مذهبی، جنبه ارشاد و عرفان داشته و لذا ذکر کلماتی از قبیل مرشد و مرشدکامل و صوفی صافی و امثال آن جنبه عادی و طبیعی داشته و ذکر کلماتی صوفیانه حکایت از گرایش گوینده به تصوف و عرفان نمی‌کند تا چه رسد به ارادت خاص به شیخ صفی الدین و به عبارت دیگر ذکر چنین واژه‌هایی در آن روزگار معمول و متداول بوده خواه برای بیان مطلب خواه در جهت تحصیل مآرب و به عبارت دیگر یا بر اثر احتیاج در بیان مطالب و مسایل یا بنا بر مقتضیات زمان برای تأمین مداخل.

صفحه ۲۳: از جمله امتیازهایی که این کتاب بر کتب مشابه این است «که ظاهراً جمله باید چنین باشد از جمله امتیازهایی که این کتاب بر کتب مشابه دارد «یا» از جمله امتیازهای این کتاب بر کتب مشابه این است...»

شرح واقعات و رخدادهای معروف دوران صفوی از شرح و بیان رویدادهای جزئی از جمله آداب و رسوم مربوط به آن دوران چشم پوشی نکرده و آنها را با قلمی دقیق و مو شکافانه توضیح داده... ولی هیچ نمونه‌ای از این «رویدادهای جزئی» و آداب و رسوم به دست نداده است.

در صفحه ۲۴ از قول میرزا بیگ می‌گوید «و بعد از زمان قزاق خان کسی از مورخان در مقام تحریر حال آن پادشاهان نیامده و این ذره بی مقدار به خدمت کسانی که در آن زمان بوده‌اند رسیده و متفحص احوال بود. احوالات اواخر زمان پادشاه ولی و شاه طهماسب تا زمان وفات و جلوس شاه اسمعیل ثانی... را از راویان ثقه استماع نموده و بعد از وثوق مثبت گردانید»

این مطلب بسیار عجیب به نظر می‌رسد قزاق خان پسر محمد خان تکلو شرف الدین اوغلی بود که بعد از فوت پدر بر شاه طهماسب شورید و سرکوب شد و گرفتار گردید و هم در آن روزها مرد و این مطلب و دیگر مطالبی که میرزا بیگ ادعا می‌کند «متفحص احوال بوده» و از «راویان ثقه استماع نموده» کلاً در احسن التواریخ روملو آمده و احتیاجی به تفحص و استماع نبوده.

در صفحه ۲۵ آمده: در واقعه مبارزه سپاه امیر خان موصولو با سپاه عثمانی که اصلاً نادرست است امیر خان موصولو در خراسان حکومت داشت و با اوزبکان و حملات آنان روبرو بوده نه با ترکان عثمانی که در غرب ایران ایجاد زحمت می‌کردند.

ص ۲۶: «ما فهرست الفبایی تمام آنها را جهت غنایت فرهنگ و لغت زبان شیرین فارسی در بخش فهرست اعلام آورده ایم».

اولاً کلمه غنایت بسیار غریب است و بهتر همان غنا یعنی توانگری است، ثانیاً آوردن ترکیباتی چون ضمیر مهر تنویر، حضور فایض النور، جلوس ابد مأنوس، خبر کلفت اثر، قورچی قمر سرعت و پادشاه گردون غلام چه ارزشی دارد و چگونه بر غنای زبان می‌افزاید و برعکس همین ترکیبات منشی‌مآبانه کاتبان اداری بوده که زبان فارسی را از شفافیت و جلا و درخشش انداخته است.

ص ۲۷ باز «از وجود اهمیت روضة الصفویه در بر داشتن اطلاعات دقیق درباره شهرها و دیه‌ها و مناطق جغرافیایی دودمان صفوی است اطلاعات نسبتاً دقیقی که مؤلف راجع به شهرها و قصه‌ها و حتی کوره‌ده‌های...»

با این همه نویسنده مقاله هیچ گونه نمونه‌ای به دست نمی‌دهد و خودمانیم مؤلف هم شرح دقیقی از شهرهای بزرگ هم نیاورده تا چه رسد به قصبه‌ها و کوره‌ده‌ها.

در صفحه ۳۱ آمده: «متن اولین پادداشت خبر از تملک

در سطر پنجم متن در مبدع الأشياء آمده که لابد مبدع به ضم اول بوده از مصدر ابداع

در ص ۹۵: بقاع (به فتح با) آمده که لابد بقاع (به کسر با) بوده در ص ۶۱ متبدعان آمده به جای مبتدعان و محسن به جای محسن (با تشدید سین برای حفظ توازن کلمات)

در ص ۷۳: پندار الکردی آمده که حتماً بندار بوده و تلقیش به جای تلقینش.

ص ۷۸: پیرنیق آمده در حالی که در صفوة الصفا برنیق ذکر شده.

ص ۸۲ در ذکر غسل و تکفین شیخ صفی آمده «به طریق مرضیه امامیه» که با نوشته حمدالله مستوفی که شیخ را صریحاً شافعی خوانده نمی خواند و اساساً در آن هنگام در آذربایجان هنوز طریقه مرضیه امامیه رواج نیافته بود.

در صفحه ۹۲: سلطان جنید... به عزم غزوه طرابزون رایت ظفر برافراشت. طرابزون یا طرابوزان بندری است در کناره دریای سیاه در خاک عثمانی (ترکیه) و مسلماً منظور مصحح یا مؤلف طبرسران است که قتل گاه جنید شد.

ص ۹۸: دری آمد که مسلماً دری آمد بوده و زیر و زیر گذاشتن خود باعث ایجاد غلط شد.

ص ۱۰۵: یعقوب میرزا در قراباغ... از موت فرزند یگانه خویش یوسف، میرزا یوسف برادر یعقوب بود نه پسرش. پسر یگانه او بایسنغر بود.

ص ۱۱۱: توقع وقیع (به فتح قاف) که مسلماً تویع وقیع بوده/سران سپاه رامع عتبه علیه خود به جای «به عتبه علیه»

ص ۱۱۵ سطر ۱۴: بر آنم که خوانم ز خورشید تاج، زنی را دو شوهر نیاید به کار که از بی قافیه بودن بیت روشن است که آنچه آمده یک بیت نیست بلکه دو مصراع است از دو بیت.

باز شش سطر پایین تر: شمار نیت افسر و تخت و تاج که معنی ندارد و صحیح لابد چنین بوده شها زینت افسر...

ص ۱۱۷ سطر ۱۱: که از دم سردی دی بسته در حالی به خاک اند رفته مانند ارزن که معنی ندارد و لابد کلمه ای غلط آمده

ص ۱۱۹: گوگجه دنکیز آمده که

بهاءالدوله بهرام میرزا پسر سی و هفتم فتحعلی شاه قاجار را بر این کتاب می دهد...»

که اولاً علامت مفعول صریح را بکلی زاید است و ثانیاً آن پسر فتحعلی شاه که بهاءالدوله لقب داشته نامش بهمن میرزا بوده نه بهرام میرزا و عجب آن که خود نویسنده یادداشت مرحوم محمود فرخ را آورده که کتاب روضة الصفویه استکتابی دارالسلطنه اصفهان... ضبط کتاب نواب... والا بهاءالدوله بهمن میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه شد...»

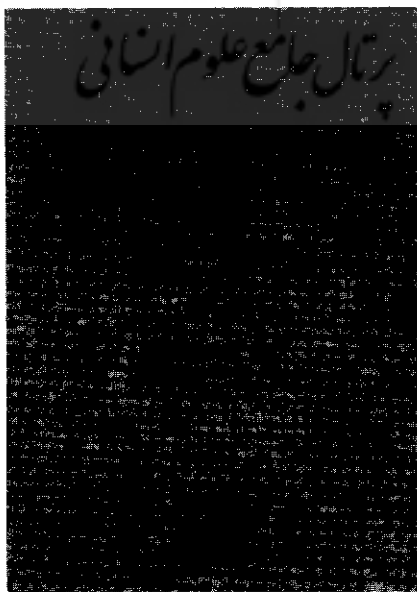
ص ۳۲: نصرالله فلسفی در تألیف سه جلد کتاب نفیس... زنگانی شاه عباس اول از آن سود برده «کتاب مرحوم فلسفی در ۵ جلد منتشر شده نه سه جلد.

ص ۳۳ سطر ۱۶: در بسیاری از موارد کاتب نسخ احتمالاً کلمات و اسامی خاص را سهواً غلط نوشته... مگر به عمد هم غلط می نویسند

در ص ۳۷ ضمن دفاع از مؤلف روضة الصفویه در برابر ایرادات درست شادروان احمد گلچین معانی نویسنده محترم مقاله تلاش فراوانی کرده که بگوید نظر مرحوم گلچین معانی در مورد نقل تمام مطالب احسن التواریخ از جانب میرزا بیگ و به عبارت دیگر انتحال و دزدی او مربوط به پیش نویس کتاب بوده «و بعداً نه تنها آن را تکمیل نموده بلکه دستکاری و مراجعه مجددی بر آن داشته که متأسفانه کاتب این نسخه همان نسخه به اصطلاح سواد متن را که به صورت ابتدایی و ناقص بوده اصل فرض کرده و آن را به نام روضة الصفویه استنساخ کرده توضیح آن که مرحوم گلچین به استناد نسخه ای از کتاب روضة الصفویه چنین داوری کرده که

میرزا بیگ جنابذی کتاب احسن التواریخ روملورا دزدیده و به نام خود نموده و فی الحقیقه نظر او درست بوده زیرا سطور آخر نسخه روضة الصفویه درست و کلمه به کلمه همان نسخه احسن التواریخ بوده و مصحح محترم آن نسخه را پیش نویس کتاب روضة الصفویه دانسته و انتحال کتابی را پیش نویس تألیف کتاب دیگری شمرده به این دستاویز که مؤلف روضة الصفویه بعدها در این امثال دست برده و خلاصه کفروا فکرو کرده.

از مقدمه بگذریم و به متن بپردازیم و آن هم به اختصار که مطلب به درازا نکشد



صحیح دنگیز بوده. ایضاً در همین صفحه: چراغ قدوه قراپوسفی که ظاهراً چراغ دوده... بوده

ص ۱۲۱: از سحاب موافقتش جز باران مکسر متقاطر نمی گردد و از مزرع مجاورتش بجز دانه غدر نمی روید «که مسلماً مکسر (آن هم با ضمه میم و تشدید سین) غلط است و به قرینه جمله بعد کلمه «مکر» درست است

ص ۱۲۵: وفور آلام آمده به جای قویون اولامی

ص ۱۲۹: «منتسبان این دودمان علیه مکان» که لابد عالی مکان بوده و در

همین صفحه کلمه ماسین آمده که صحیح یاسین است. در صفحه بعد هم همین غلط تکرار شده.

ص ۱۳۳: به قلل جبال و تلال حصن تحصن جستند «که احتمالاً تلال حصین بوده یا حصن تلال»

ص ۱۳۴: قبه ناصیه که لابد فئه ناجیه بوده یعنی اهل تشیع
ص ۱۳۷: گلاب (به فتح کاف) و ذیاب (به ضم ذال) که صحیح کلاب (به کسر کاف) و ذئاب (به کسر ذال) بوده یعنی سگان و گرگان

ص ۱۴۴: به جانب قراباغ و آران که لابد قراباغ اران بوده. قراباغ همان منطقه مورد نزاع دولتین آذربایجان (باکو) و ارمنستان (ایروان) است و اران (نه آران) نام منطقه ورای ارس که بعدها به غرض و مرض آن را آذربایجان خوانده اند. در همان صفحه: گرمادز تومان مشکین [؟] که مسلماً گرمادز تومان مشکین بوده و احتیاجی به علامت استفهام و تردید نیست

ص ۱۴۸: دم صبح کاین آتش آفتاب و در زیرنویس آمده بر چهار نسخه: کین و معلوم نیست که مصحح محترم که هر چهار نسخه را شایسته توجه ندیده و تحریر جدید را ترجیح داده چرا در مورد کلمه همایون چنین تسامحی نکرده و همه جا همیون نوشته. در صفحه ۵۷۹: علیقلی خان شاملوی بن سلطان حسن خان که صحیح سلطان حسین خان است.

در همان صفحه: یک بیت عربی چنین آمده: «جراحات اللسان التیام...» که درست لها التیام است.

حال سیری هم کنیم در دویست صفحه آخر
ص ۸۷۵ سطر ۸: خان عالم که در آن زمان پرورش

هندوستان... که صحیح ظاهراً: بر روش هندوستان است.

در همان صفحه سطر ۲۴: «به دستور در خدمات و ارسال اقامات به آنچه استعدادش وافی باشد دقیقه ای فرو نگذارد» که معنای ارسال اقامات را نیافتم شاید انعامات باشد.

ص ۸۷۶ س ۲۲: «نوعی نماید که در ضمن آن کسر نوامیس سلطنت مندرج باشد» که مسلماً درست نیست و باید «نوعی ننماید» باشد که ناموس سلطنت محترم داشته آید.

همان صفحه س ۲۴: جواب مکاتب و

مصادقات آمیز فرمان فرمای هند... «که یا باید مکاتبات باشد بدون واو یعنی به صورت صفت و موصوف یا به احتمال ضعیف تر «مکاتیب مصادقات آمیز» زیرا مکاتب جمع مکتب است و جمع مکتوب (نامه) مکاتیب آمده.

ص ۸۷۷ س ۶: تحادی و توالی که غلط است و تمادی و توالی درست است.

همان صفحه س ۱۱: بعد از طی وادی و مراحل که حتماً بوادی و مراحل بوده

باز در همان صفحه س ۲۳ شام لا که لابد شام ابا باشد یعنی خواه ناخواه

ص ۸۷۸ س ۵: «این را حمل گول و عدم عقل خواهند نمود» که لابد گولی بوده

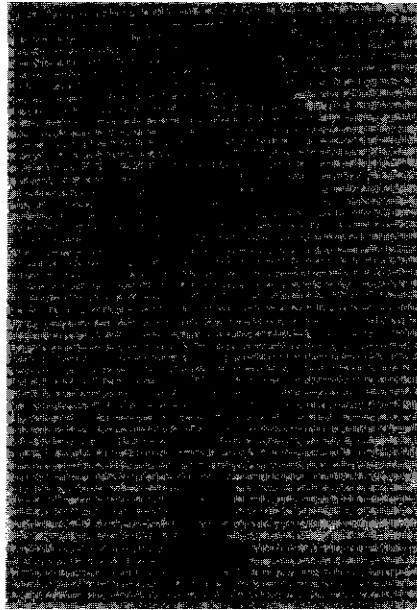
همان صفحه در زیرنویس: «اگر خبر به کام من آید جواب» که اگر جز به کام درست است

ص ۸۷۹: دوبار «مفاره طبس گیلکی آمده که مسلماً «مفازه» است به معنای بیابان و مقصود کویر خراسان است.

ص ۸۸۷ س ۱۲: بر توجه دارالسلطنه هرات تافته جمل زیر بار کشیدند «که ظاهراً روی توجه به دارالسلطنه... بوده ولی جمله دوم را نفهمیدم که اگر مقصود انتقال بار و به اصطلاح «احمال و ائقال» بوده باید جمال (به کسر جیم به معنای شتران) باشد

ص ۸۸۳ سطر آخر: بنا بر مشقت و مرحمت که لابد شفقت... بوده

ص ۸۸۵: «حاکم بغداد بکر سوباشی» یعنی نامش بکر بوده و عنوانش سوباشی به معنای رئیس، امیر، داروغه.



ص ۸۹۰ س ۱۱: بر ظاهر خلق تا نگردي سفته (زیرنویس: سفیه) که منظور شیفته بوده و شعر ظاهراً: تا نگردي مفتون بوده یا کلمه‌ای شبیه بدان.

ص ۸۹۱ س ۲: «دباب و کلاب» که درست ذئاب (گرگان) است.

ص ۸۹۳ س ۴: با امرای آذربایجان شاه بندخان... که مسلماً شاه بنده بوده زیرا شاه بند به معنای کسی است که شاه را می بندد و مسلم است که در دوران شاهان کسی نمی تواند چنین عنوانی بر خود نهد. آنچه گفتنی است این که چندین و چند بار در این کتاب شاه بند آمده. در همان صفحه «ازناوران» کلمه گرجی که به معنای دلیران است تجزیه شده و «از» در سطرپی آمده و ناوران در سطر دیگر و ظاهراً متوجه معنای کلمه نشده اند چنان که گویی از، حرف اضافه ایست و ناور کلمه دیگر.

ص ۸۹۷ س ۱۸: به مضمون توجه [حیث شئت اذهب] انک منصور کلمه توجه جزو عبارت عربی بعد است و ظاهراً کلمه اذهب زائد است.

ص ۸۹۵: «اگر ابا رامشاع ورزند» که صحیح اگر ابا و امتناع ورزند است.

ص ۹۰۱ س ۱۷: «تعمیر دارالسلام و احوال علاماتی که در رکاب صفی قلی خان در بغداد ملازمت خواهند نمود» که پیداست احوال غلامانی است که می بایست به بغداد بروند نه علامات.

ص ۹۰۲ س ۱۱: «از زمان جلوس... اسمعیل که اول این طبقه علیاست تا زمان پادشاه مؤید من عندالله شاه عباس... که یک صد و بیست و هفت سال است» جلوس اسماعیل ۹۰۶ است و بنابراین با افزودن ۱۲۷ سال تألیف در ۱۰۳۳ بوده در حالی که مؤلف خود سال تألیف کتاب را در ۱۰۳۶ در قاین ذکر کرده بنابراین مبنای حساب مؤلف معلوم نیست مگر این که بگوییم او سال ۹۰۹ را سال جلوس شاه اسماعیل گرفته که با هیچ میزانی درست در نمی آید.

در صفحه اول سال شمار ص ۹۰۵، بگذریم از این که مصحح محترم جزماً و قطعاً در برابر هر سال قمری یک سال میلادی به دست داده فی المثل: ۸۹۷/۲۸۴ و ۱۳۰۹/۷۰۹ که کمتر چنین دقیق منطبق می شود، در سطر ۱۴ باز آمده لشکرکشی شیخ جنیدیه غزوه طرابوزان که اشتباه مکرر است و صحیح طبرسران بوده است.

در همین جا وفات شیخ صدرالدین ذیل سال ۱۳۵۶/۷۵۸ آمده در حالی که وفات وی در ۷۹۴ بوده است و مصحح خود در

زیرنویس بدان اشاره کرده. در صفحه ۹۰۷ یک بار «کشته شدن نجم ثانی به دست سپاه اوزبک» در ذیل سال ۱۵۱۱/۹۱۷ آمده و یک بار در ذیل ۱۵۱۲/۹۱۸ «شکست خوردن سپاه قزلباش و کشته شدن امیر نجم ثانی و افتادن ماوراءالنهر به دست اوزبک» و باز در همین صفحه در ذیل سال ۱۵۱۷/۹۲۳: بیست و

ششم شعبان تولد رستم میرزا که علی القاعده باید جزو فرزندان شاه اسماعیل باشد ولی او فرزندی بدین نام نداشته. اسامی پسران او همه، خود از شاهنامه و دو بدو با هم هماهنگ است بدین صورت سام و بهرام و تهماسب و ارجاسب که به تلفظ ترکی عوامانه با تبدیل راء به لام به صورت القاصب، القاص، القاس در کتب تاریخ آمده و به هر حال فرزندی به نام رستم در شرح حال او نوشته نشده.

ص ۹۰۸ س ۱۲: کلمه سقلمان آمده و در اوایل کتاب نیز همین کلمه آمده و اصل آن ساق سلمان، سقلمان است که ذکرش مکرر در مطلع سعدین آمده است

اما عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگویی. کتابی چنین مفصل و نسبتاً متکلف و پر از کلمات و اصطلاحات فارسی و ترکی و عربی مسلماً بی غلط از چاپ بیرون نخواهد آمد و حتی چنین اشتباهات و سهوالقلم‌هایی از ارزش کار نمی کاهد. لذا کوشش و جوشش‌های غلامرضا مجد طباطبایی مثل همیشه محترم و مفتنم است و همین که توانسته اند این کتاب مفصل قطور و حجیم را بدین صورت تقدیم اهل تاریخ خاصه علاقه‌مندان به آثار صفویه بنمایند خود شایسته تقدیر و تحسین است و اگر به ذکر اغلاط و اشتباهات اشارتی رفت نه از باب انکار خدمت و زحمت ایشان است بلکه غرض ایجاد تنبه و بیداری بیشتر است برای خدمات بیشتر که از این پس با دیدی بهتر و ذهنی بیدارتر و طبعی وقادتر به کار خود ادامه دهند و نسخ خطی تاریخی را هر چه دقیق‌تر و محققانه‌تر زیور طبع و نشر ببوشانند. در هر حال زحمات ایشان در طبع این کتاب مأجور است و مسلماً کتاب مورد توجه اهل فضل قرار خواهد گرفت خاصه آن که آقای ایرج افشار بر آن مقدمه‌ای نوشته‌اند که هر چند کوتاه است ولی بسیار ارزنده و عالمانه است و به نظر من ارزش آن مقدمه از اصل کتاب اگر بیشتر نباشد مسلماً کمتر نخواهد بود. برای همه این عزیزان از خداوند متعال سعادت و سلامت و پیروزی و بهروزی مسألت دارم بمنه و کرمه.

